

سمینار مسائل ملی - قومی

ساختار فدرالی و مسئله ملی و قومی در ایران

مجید زربخش

رخدادهاي سالهاي اخير از حوادث بالكان تا عراق و منافع و سياست امريكا در برانگيختن اغتشاشات و درگيريهاي قومي در ايران، مسئله ملي و قومي در ايران را به موضوعي حساس و بالقوه مخاطره آميز تبديل کرده است. واقعيت اين است كه:

- در ايران قومها و مليتهاي مختلفي زندگي مي كنند و اين كشور سرزمين مشترك اقوام و مليتهاي گوناگون است كه طی قرن ها با رشته هاي تاريخي، فرهنگي و عاطفي متعددي پيوند خورده و در ساختن اين سرزمين و دفاع از آن كوشيده اند.
- اقوام و مليتهاي اين سرزمين هر يك ويژگيهاي قومي و فرهنگي و زباني خود و در نتيجه خواستها و مطالبات قومي و فرهنگي و زباني ميژه اي دارند كه بدون توجه به اين مطالبات و بدن تأمين آنها - كه حق طبيعي و جزئي از حقوق بشر است - همزيستي آنان برغم تمامي پيوندهاي تاريخي نمي تواند پايدار باشد، آنهم در شرايطي كه قدرتهاي خارجي با بهره برداري از محروميتها و تبعيذهاي قومي و فرهنگي و مذهبي دست اندر كار ايجاد و دامن زدن درگيري قومي و ملي اند.
- هم امر آزادي تأمين حقوق شهروندي همه مردم و هم تأمين حقوق اجتماعي، فرهنگي ويژه ي مليتها و اقوام، تنها از طريق مبارزه مشترك براي نيل به دموكراسي و با ايجاد نظامي دمكراتيک در ايران ممكن خواهد بود. تفرقه و جدائي در صفوف اين مبارزه مشترك همگاني و تبديل آن به جريانهاي كوچك مستقل از يكدیگر - چه بسا در مقابل يكدیگر - نه به سود تأمين حقوق ملي و فرهنگي، بلكه در خدمت ادامه شرايط كنوني و در خدمت برانگيختن دشمني قومي با پيامدهاي فاجعه آميز است.

مبارزه براي تأمين خواسته هاي فرهنگي، زباني و ساير مطالبات قومي و ملي از مبارزه براي استقرار دموكراسي و تأمين حقوق شهروندي يكسان براي تمام مردم ايران جدا نيست. برابري ملي و قومي و حقوق فرهنگي، زباني ... اقوام و مليتها تنها در يك نظام دمكراتيک و پاي بند به رعايت حقوق بشر و حقوق تمامي شهروندان قابل تصور و ممكن

خواهد بود. نیروهای سیاسی باید با توجه به این واقعیت مبارزه برای تغییر شرائط کنونی را سازمان دهند و با ارائه طرح‌های روشن برای آینده، این مبارزه مشترک را به پیش برند. این طرح‌ها باید هم مسائل مربوط به استقرار دموکراسی و هم چگونگی تأمین حقوق ویژه اقوام و ملیت‌های مختلف را منعکس کند. طرح‌های مربوط به تأمین خواست‌های اقوام و ملیت‌ها طبیعتاً باید راه‌گشا و چاره‌ساز باشند. این طرح‌ها باید هم گذشته تاریخی مشترک و نتایج ناشی از آن را مد نظر داشته باشد، هم واقعیت و شرائط کنونی ایران و آمیختگی این اقوام و هم تحولات و اوضاع جهان امروز را. با توجه به چنین ضرورتی، در این نوشته ابتدا به بررسی اجمالی این واقعیت‌ها و شرائط و سپس به موضوع طرح‌ها و راه‌حل‌ها می‌پردازیم.

• گذشته تاریخی:

اسناد و داده‌های تاریخی، حاکی از آن است که در ایران تا آغاز دیکتاتوری رضاشاه ما با مشکل بزرگی به نام ستم و تبعیض ملی و قومی روبرو نبوده‌ایم. آنچه در آنجا حاکم بوده، ستم فرمانروایان، حکام و خان‌ها بر تمامی اقوام و ساکنان این سرزمین بوده است و نه ستم يك ملت بر ملت دیگر و یا محرومیت بخشی از مردم از حقوق فرهنگی، ملی و زبانی خویش.

تا پیش از سلطنت خاندان پهلوی، ترک‌زبانان قاجار بر ایران حکومت می‌کردند. قبل از آن نیز صفویان و قبل از صفویان نیز خوارزمیان تا سلجوقیان و غزنویان، همگی قبائل ترک و ترک‌زبان بودند که بر ایران فرمانروائی کردند. صرف‌نظر از دوران سیادت اعراب و خلفای اسلامی، طی بیش از هزار سال گذشته ترک‌ها و ترک‌زبانان بر این سرزمین حکومت داشتند. معه‌ذا همه و از جمله مردم ساکن ایران از آنها نه به‌عنوان پادشاهان ترک، بلکه به‌عنوان حاکمان و پادشاهان ایران نام برده‌اند و با این که در موارد متعدد در پی به‌قدرت رسیدن خاندان‌های جدید، فارسی‌زبانان از دم تیغ گذرانده شدند، کمتر از ستم يك قوم بر قوم دیگر سخن رفته است.

شاخص این دوران تاریخی هزار ساله نه ستم ملی و محروم بودن و یا محروم کردن بخشی از مردم از فرهنگ و زبان و ویژگی‌های قومی، بلکه آمیختگی گسترده قومی است. تاریخ و فرهنگ و ساختار اجتماعی نیز نتیجه و بازتاب همین آمیزش گسترده ایل‌ها و قبائل مختلف است. در زمان فرمانروائی خاندان‌های ترک‌زبان، زبان فارسی، بدون استحالة هویت‌های قومی و زبانی، زبان دیوانی بود و پادشاهان ترک‌تبار غزنوی

و سلجوقي اين زبان و فرهنگ ايران را تا آسياي صغير گسترش دادند.

در دوران رضا شاه افزون بر بکارگيري سياست‌هاي ضد دمکراتيك و سرکوب‌گرايانه عليه تمامي حرکتهاي سياسي، اجتماعي و فرهنگي منتقد و مخالف، دولت با ايجاد سياست تمرکزگرائي شديد و تقسيم کشور به مرکز و پيرامون و اجراي سياست همانند سازي و يک‌دست کردن مردم ايران به‌ويژه از نظر فرهنگي، اقدامات و کوشش‌هائي در جهت استحالة هويت‌هاي ملي و فرهنگي و زباني به‌عمل آورد و از اين طريق ستمي مضاعف بر اقوام و مليت‌هاي غيرفارس وارد ساخت.

سياست يکسان‌سازي در آن دوره و سعي در از بين بردن تنوع‌ها و تمايزات و ويژگي‌هاي قومي، فرهنگي با فشار از بالا و به‌صورت تحميلي، بخشي از برنامه شبه‌مدرنيسم رضاشاه بود که از جمله از طريق تلاش در حذف و نادیده گرفتن زبان‌هاي غيرفارسي، جلوگيري از بکارگيري عناصر بومي در رأس دوائر دولتي در ايالت‌هاي قومي غيرفارس به‌ويژه آذربايجان، گماردن مأموران اعزامي از مرکز در دستگاه‌هاي اداري، قضائي و سيستم آموزشي اين ايالت‌ها، خودسري‌ها و ستم اين دستگاه‌ها و مسئولان ناآشناي آن به‌زبان و مسائل و مشکلات محلي و ممانعت از تدريس زبان مادري در مدارس انجام مي‌گرفت.

قرباني اين ستم و بي‌عدالتي همه اقوام غيرفارس زبان، به‌ويژه مردم آذربايجان و کردستان بودند که بخش بزرگي از جمعيت کشور را تشکيل مي‌دادند. با اجراي سياست همسان‌سازي زبان که وسيله اصلي ارتباط است، از اقوام و مليت‌هاي غيرفارس و از آن جمله آذربايجان که تا پيش از آن، در دوره قاجار، وليعهدنشين بود، گرفته شد. پس از خلع رضاشاه از سلطنت و ايجاد فضاي باز پس از شهريور 1320 و حضور ارتش شوروي در شمال ايران و آذربايجان، شرائط مساعدتي براي رشد مبارزه دمکراتيك بطور کلي و مبارزه براي تأمين حقوق ملي، فرهنگي و اجدادي اقوام و مليت‌هاي ايران که قرباني سياست يکسان‌سازي شده بودند، بوجود آمد، شرائطي که از جمله به‌ايجاد جمهوري مهاباد در کردستان و تشکيل فرقه دمکرات در آذربايجان منتهي شد.

فرقه دمکرات آذربايجان، به‌ويژه رهبر آن پيشه‌وري در طرح مسئله ويژگي‌هاي زباني، فرهنگي و محلي و جلب توجه‌ها به‌ضرورت تأمين نيازهاي ناشي از اين ويژگي‌ها نقشي بزرگ ايفاء نمود. اما رويکردهاي آن در جهت سياست شوروي و تأثير و نفوذ شوروي و کارگزاران آن در اين جمعيت و کشاندنش به‌مسير جدائي‌طلبي، نه تنها به فرقه دمکرات، بلکه به‌اصل موضوع تأمين حقوق ملي و قومي در ايران

زبان‌های بزرگی وارد ساخت. آمیخته شدن فعالیت‌ها و هدف‌های فرقه دمکرات با سیاست‌ها و منافع شوروی و این واقعیت که با قروف رئیس‌جمهور آذربایجان شوروی و گرداننده برنامه تجزیه‌طلبی نقشی مهم در فرقه داشت، سبب گردید که بسیاری از آزادیخواهان و نیروهای مترقی و ملی و مردم سایر مناطق از حمایت آن خودداری کنند و با بدبینی و نگرانی به آن بنگرند. حتی رهبری حزب توده با همه وابستگی به شوروی حاضر نبود از آن حمایت کند. حرکت فرقه دمکرات آذربایجان در هم‌سوئی با سیاست شوروی و نقشه‌های تجزیه‌طلبانه با قروف آثار منفی خود را تا به امروز بر جای گذاشته است. عده‌ای با توجه به این تجربه، غالباً مبارزه جنبش‌های قومی- ملی و دفاع آنها از حقوق اقوام و ملیت‌ها و یا دفاع از خودمختاری محلی را با دیده سؤطن می‌نگرند و یا آن را در راستای تجزیه‌طلبی قلمداد می‌کنند و عده‌ای نیز پیشه‌وری و اصلاحات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی فرقه دمکرات و جوانب مثبت کار آن را پوشش تعصبات قومی و نفاق افکنانه خود می‌کنند و به نام حقوق فرهنگی و زبانی مردم آذربایجان و «هویت‌طلبی» قومی و ملی و با تاریخ‌سازی و رقم‌سازی در این رابطه دانه‌های دشمنی قومی را می‌کارند. آنها آگاهانه یا ناآگاهانه پیشه‌وری را در فعالیت‌های یک‌سال آخر زندگی او در ایران خلاصه می‌کنند، یعنی درست زمانی که این فعالیت‌ها و مبارزه برای تأمین حقوق فرهنگی و زبانی مردم آذربایجان با تأمین منافع شوروی و هدف‌های جدائی‌طلبانه با قروف درهم آمیخته بود. در حالی که پیشه‌وری- بجز در یک سال و چند ماه آخر- در تمام دوران فعالیت سیاسی خود در ایران، همواره بر یگانگی ایران، حفظ تمامیت ارضی ایران و تأمین حقوق اقوام و ملیت‌ها در چارچوب قانون اساسی مشروطیت و تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی تأکید داشت. او ضمن توجه خاص به مسئله حقوق فرهنگی، زبان و مسائل محلی آذربایجان راه حل را اجرای اصل‌های 93-90 قانون اساسی مشروطه می‌دانست و بر آن بود که تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی عامل تحکیم پیوندهای تاریخی اقوام و ملیت‌های ایران و حفظ تمامیت ایران است.

پیشه‌وری کار نویسندگی و روزنامه‌نگاری را در روزنامه «آذربایجان جزء لاینفک ایران» آغاز کرد. در آن هنگام او عضو حزب دمکرات (شاخه باکو) بود و با انتشار مقاله‌های متعدد با اندیشه‌های توسعه‌طلبانه حزب مساوات که در آن زمان جدائی آذربایجان ایران و ایجاد «آذربایجان واحد» را تبلیغ می‌کرد، بشدت به مخالفت برخاست. او در این رابطه در روزنامه نام‌برده نوشت: «آذربایجان روح ایران است، همان طور که بدن بی‌روح نمی‌تواند زنده باشد، از روح بدون بدن نیز

کاري ساخته نيست. آذربايجان دست راست ايران است. بدن بدون دست با آن به حالي ناقص مي تواند زندگي نمايد، ولي دست بدون بدن نابود مي گردد. خلاصه مفتن هاي خوش خيال گرفتار افکار فاسده بايد بدانند که فريفتن آذربايجاني و آلت دست کردن او و محو و لگدکوب نمودن حيثيت تاريخي و شرف ملي اش هم چندان سهل و ساده نيست» (1).

مقالات پيشه وري از روزنامه «حقيقت» تا «آزير» نيز ضمن طرح مسئله حقوق فرهنگي و زباني مردم آذربايجان همه تأکيد بر حفظ تماميت ايران و وابستگي تفکيکناپذير آذربايجان و احساس ايرانيت است. او نه تنها در مورد آذربايجاني ها در ايران، بلکه از مهاجران آن سوي ارس و ساکن در آذربايجان شوروي نيز با همين احساس دلبستگي عميق سخن مي گويد. وي در روزنامه «آزير» که خود منتشر مي کرد، در 25 مرداد 1322 (2 سال قبل از آغاز فعاليت فرقه دمکرات) نوشت: «کارگر ايراني در خارج سخت ميهن پرست بود. او مي خواست به کشور خود برگردد و آن را آباد و معمور و متمدن بکند. در زير سايه يك دولت مقتدر ملي دمکراسي به زندگي ساده دهقاني خود ادامه بدهد. لاقل کاري بکند که در ايران کار و کارخانه و وسيله معاش به وجود بياید و او انرژی و توانائي خود را در آنجا به کار برد. زيرا هر چه باشد، در خاک بيگانه آن همه تحقير و توهين را تحمل کردن، برايش مشکل بود».

پيشه وري در 1301 در روزنامه «حقيقت» (ارگان حزب کمونيست ايران) در مقاله اي تحت عنوان «حکومت مرکزي و اختيارات محلي» نوشت: «در مملکت يك حقوق عمومي و قوانين اساسي است که همه به آنها علاقه دارند و البته آن را بايد نمايندگان ملت در يك جا مشترکاً حل کنند. اما بعضي مسائل مختص اهالي يك محل است... در همچو مسائل البته بايد اهل محل خودشان فکر کنند و قوانيني مطابق احتياجات خود وضع کنند. منتهي اين قوانين نبايد مخالف اساس قوانين عمومي باشد... حکومت مرکزي تا کنون توجه به ولايات معطوف نداشته و آنها را از خود راضي نکرده و اين که آنها تا کنون به فکر تجزيه نيافته اند، همان احساسات ايرانيت بوده است... ما کار نداريم که ابتدا چگونه بوده، شايد آذربايجاني ها از جنس مغول هستند، يا خراساني ها از نسل عرب يا گيلاني ها از ملت ديگر يا کردها از نسل مدي بوده اند. اينها را امروز مدرک قرار دادن ديوانگي است... ايرانيت ما فوق همه اختلافات است. يك نفر آذربايجاني خود را بهتر از شيرازي ايران پرست مي داند. شايد شيرازي بهتر از خراساني و اصفهاني بهتر از همه باشد... انجمن هاي محلي براي خاتمه دادن به ملوک الطوايفي، صحت انتخابات، ترقي تجارت و صنايع محلي وسيله

بزرگي است».

او بطور خستگي‌ناپذير اين اندیشه را که بايد يگانگي ملي را حفظ کرد و به ايالات اختيارات داد، تبليغ مي‌کرد و بر ايرانيت تأکید مي‌ورزيد. او مي‌نويسد: «اهالي ايران از ترك تا لر و کرد، ايرانيت را مافوق تمام احساسات مي‌دانند ولي با وجود اين بايد يك نوع اختيارات عملي به آنها داد. عثمانی‌ها به اسم ترك و استبداد ملي، اعراب را از خود دور نمودند... همچنين روسيه تزاری در مقابل تقاضاهای ترکستان، لهستان، تاتارستان، قفقاز و غیره به‌سرنیزه متوسل شده، سياست پان اسلاويزم را تعقيب نمود... ما در ايران اين گونه اسارت‌های ملي را قائل نيستيم، ولي بعضي نويسنده‌های بي‌فکر، آذربايجان را ترك خوانده يا فلان ايل را ايراني ندانسته، درباره آنها سياست عليحده تعقيب مي‌کنند و اين مسئله خطرناک‌تر از سياست دولت مي‌باشد...». او با تأکید بر اهميت اختيارات محلي خاطرنشان مي‌کند که «در هر حال دولت بايد بدون تأخير انجمن‌های محلي را دعوت به انعقاد کند و اختياراتي به اهالي بدهد...» (2).

استمرار اين اندیشه در تمام نوشته‌های پيشه‌وري و حتي در بيانيه 12 شهريور و اعلام تشکيل فرقه دمکرات نیز دیده مي‌شود. او در 28 آذر 1323 (8 ماه پيش از تشکيل فرقه دمکرات) در مقاله‌ای در روزنامه «آزير» پيرامون نطق دکتر مصدق در مجلس چهاردهم از جمله چنين مي‌نويسد: «آقای دکتر مصدق ... ميل دارند سياسيون اين دوره، به آزاديخواهان دوره مشروطه تأسي کنند و از سياست به تمام معنا ايراني پيروي نمايند. اين نظريه کاملاً صحيح است، اگر هر ايراني بخواهد غير از اين کند، خائن است. هدف اشخاص با ايمان البته بايد حفظ آزادي و استقلال ميهن خود باشد و اين هدف، روي سياست کاملاً ايراني تعقيب شود».

در بيانيه 12 شهريور 1324 نیز در موارد مختلف از حفظ استقلال و تماميت ايران سخن رفته است و اين البته در عين حال بيانگر آن است که گردانندگان طرح تجزيه نمي‌توانستند بدون شعارهای حفظ تماميت ايران و «زنده باد ايران مستقل و آزاد» که در پای اعلاميه آمده است، مردم آذربايجان و حتي بخش‌هایی از تشکيل‌دهندگان فرقه دمکرات را جلب کنند.

در بيانيه 12 شهريور فرقه دمکرات از جمله چنين مي‌خوانيم: «ايران مسکن اقوام و ملل گوناگون است. اين اقوام و ملل هر قدر آزادتر زندگي کنند، يگانگي بيشتر خواهد داشت. قانون اساسي ما نیز با

تصویب انجمن‌های ایالتی و ولایتی کوشیده است که بدین وسیله تمام مردم ایران را در تعیین سرنوشت کشور هر چه بیشتر دخالت داده و رفع احتیاجات مخصوص ایالات و ولایات را به‌خود آنها واگذار نماید ... ما می‌گوئیم که در خاک آذربایجان يك خلق چهار میلیون نفری زندگی می‌کند که آنها قومیت خود را تشخیص داده‌اند، آنها زبان مخصوص به‌خود و آداب و رسوم جداگانه‌ای دارند. این خلق می‌گوید که ما می‌خواهیم ضمن حفظ استقلال و تمامیت ایران، در اداره امور داخلی خود مختار و آزاد باشیم ... به‌قوانین کلی و عمومی مملکت اطاعت خواهیم کرد و در مجلس شورای ملی و حکومت مرکزی دخالت و شرکت خواهیم نمود. زبان فارسی را به‌عنوان زبان دولتی در مدارس ملی خود توأم با زبان آذربایجانی تدریس خواهیم کرد ...»

با همه اینها پس از شهریور 1324 سیر حوادث در بستر دیگری جریان یافت و پیشه‌وری با برنامه‌ای همراهی کرد که طبق اسناد و مدارک متعدد طراح و مبتکر آن شوروی و گرداننده‌اش باقروف رئیس‌جمهور آذربایجان شوروی بود و هدف اصلی برنامه، تأمین منافع اقتصادی شوروی و نهایتاً در صورت امکان، جدائی آذربایجان و الحاق آن به‌شمال بود. همین اسناد نشان می‌دهند که شوروی و باقروف برای تشکیل و رهبری فرقه دمکرات هم به‌پیشه‌وری و هم به‌دیگران مراجعه کرده بودند، ولی بهر حال سرانجام پیشه‌وری با سازمان دادن فرقه و رهبری آن موافقت کرد و برای این منظور به‌آذربایجان رفت. شوروی‌ها برنامه تشکیل فرقه دمکرات را حتی از رهبران حزب توده نیز پنهان کردند و در آستانه تشکیل آن، سازمان ایالتی حزب توده در آذربایجان را به‌رغم مخالفت رهبری حزب توده به‌جدا شدن از آن حزب و پیوستن به فرقه دمکرات برانگیختند.

فرقه دمکرات موفق شد طی یکسال با انجام اصلاحات در زمینه‌های مختلف، از اصلاحات ارضی تا اصلاحات اداری و با خدمات و سیاست‌های کارآمد در صنعت، اشتغال، آموزش ... از پشتیبانی گسترده مردم آذربایجان برخوردار گردد. معهذاً با تغییر سیاست شوروی و پایان حمایت آن دولت از حکومت خودمختار فرقه دمکرات، نتوانست به‌حیات خود ادامه دهد و در برابر یورش سهمگین دولت مرکزی مقاومت کند. شوروی برانگیزنده اصلی فرقه دمکرات که در پی منافع خود بود، به‌اقتضای منافع و شرائط جدید، پشت آنها را خالی کرد و عقب نشست. شوروی از یکسو در زیر فشارهای بین‌المللی (به‌ویژه آمریکا و شورای امنیت) و از سوی دیگر فشار دولت ایران و گرفتن وعده انعقاد قرارداد نفت شمال از قوام‌السلطنه، تصمیم گرفت ارتش خود را از

ایران خارج سازد و به حمایت خود از فرقه دمکرات پایان دهد. در اوائل فروردین 1325 شوروی بطور ناگهانی اعلام کرد که ارتش سرخ طرف 6 هفته خاک ایران را تخلیه خواهد کرد. قوام نخستوزیر وقت ایران نیز پس از بازگشت از مسکو و مذاکرات طولانی با مقامات شوروی، از حمله با استالین و مولوتف، اعلام داشت: در مذاکرات با شوروی توافق شد که ارتش سرخ در فاصله 6 هفته خاک ایران را ترک کند و نخستوزیر ایران نیز طرح قرارداد ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی را تا 7 ماه دیگر برای تصویب به مجلس پانزدهم پیشنهاد کند.

با عقب‌نشینی شوروی و قطع حمایت آن از فرقه دمکرات، زمینه سرکوب آن فراهم شد و سرانجام در آذر ماه 1325 دولت مرکزی (شاه و قوام) با اعزام نیرو از مرکز و حمله ارتش به آذربایجان و کشتار و سرکوب خونین در آذربایجان، فرقه دمکرات درهم شکست و متلاشی شد. پیشه‌وری نیز یکسال بعد در آذربایجان شوروی از طریق یک سانه ساختگی اتومبیل (که شواهد رد پای عوامل باقرو و کا ب را در آن نشان می‌دهد.) به قتل رسید.

هم ایجاد فرقه دمکرات و هم بهره‌برداری شوروی نتیجه وجود یک مسئله واقعی حل نشده است. هم در آن زمان و هم امروز، در ایران با مسئله حقوق ملی، قومی، زبانی و فرهنگی روبرو بوده و هستیم و برای مردم آذربایجان، کردستان، بلوچ، عرب و ... ویژگی‌های قومی، زبانی، محلی و در نتیجه خواسته‌ها و نیازهای ناشی از این ویژگی مطرح بوده و هست. اغتشاشات قومی و بهره‌برداری بیگانگان و افتادن عده‌ای به دام آن، محصول لاینحل ماندن این مسئله و ندادن پاسخ مناسب به آن است. تشدید تعصبات قومی در میان گروه‌هایی از این اقوام و ملیت‌ها و کشیده شدن آنها به کردار و گفتار نامعقول، زیان‌بخش و نافرجام و بالقوه خطرناک هم از جمله به‌دلیل نادیده گرفتن این موضوع و فقدان یک گفتمان منطقی، مسئولانه و چاره‌ساز در میان نیروهای سیاسی و آزادیخواهان ایران است.

2- آمیختگی اقوام و ملیت‌های ایران

همان‌گونه که در بالا اشاره شد، تمدن و فرهنگ ایران را اقوام و ملیت‌های ساکن آن، طی قرن‌ها هم‌زیستی، مشترکاً ساخته‌اند، همه آنها آن را از آن خود دانسته و همواره از آن در برابر تجاوزات خارجی دفاع کرده‌اند. آنها در فرایند تاریخی طولانی در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و آمیزش‌های خانوادگی بطور تفکیک‌ناپذیری با یکدیگر درآمیخته‌اند. این آمیختگی در تاریخ معاصر با انقلاب مشروطه و

تدوین قانون اساسی مشروطیت، به ساکنان این سرزمین به صورت يك ملت، به معنای مدرن، هویت ملی و یگانگی ملی داده است. احساس یگانگی و احساس ملی مشترک در صد سال اخیر، هم در مبارزه علیه بیگانگان و هم در قیام همگانی علیه ستم و استبداد فرمانروایان بارها تجلی داشته است و جنبش مشروطه، جنبش ملی شدن نفت و انقلاب 1357 نمودارهای بارز آن و تظاهر برجسته این احساس ملی مشترک و دلبستگی همگان به این سرزمین و منافع و سرنوشت آن است. نقش آذربایجان و قیام ستارخان در مبارزه علیه استبداد، برای آزادی ایران و استقرار مشروطه و بطور کلی نقش و کوشش بزرگان این خطه از ستارخان و باقرخان و حیدر عمواغلی تا نامداران فرهنگ و ادب، از کسروی تا شهریار و دیگران که در آفرینش فرهنگ و ادبیات فارسی نیز سهمی بزرگ داشته‌اند، بازتاب این یگانگی و تلاش مشترک در حفظ این سرزمین و ساختن فرهنگ آن است.

همین احساس ملی یگانه است که اقوام ایرانی را از خویشاوندیهای قومی آن سوی مرزهای ایران جدا می‌کند. همین یگانگی ملی است که مردم آذربایجان ایران را، با وجود داشتن زبان مشترک با ساکنان آن سوی ارس، از آنها متمایز می‌کند و به آنها هویتی مستقل می‌دهد، هویتی که نتیجه پیوند با سایر اقوام ایرانی و آمیختگی فرهنگ و تاریخ و منافع آنها است. 150 سال جدائی و زندگی در شرائط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کاملاً متفاوت، تفاوت فرهنگی اساسی در این دو بخش بوجود آورده و به هر يك از آنها، به رغم اشتراك در زبان، هویتي مستقل و متفاوت با دیگری داده است. طی این 150 سال مردم آذربایجان سهم قابل ملاحظه‌ای در ساختن ایران در تمامی عرصه‌های آن، از اقتصاد و سیاست تا فرهنگ ایرانی و ادبیات فارسی داشته‌اند. هم اکنون حاکمیت ایران در دست يك «رهبر» آذری‌تبار است. بخشی از روحانیون حاکم و غیرحاکم ایران آذری‌اند و در رأس نهادهای گوناگون سیاسی، قضائی و نظامی آذربایجانی‌های فراوانی قرار دارند. در ذهنیت جامعه ایرانی و مردم تمام اقوام و ملیت‌های ایران، همه اینان، چه خادم و چه خائن، همه ایرانی‌اند و هیچ‌کس از آنها به عنوان آذری یا فارس و ... نام نمی‌برد. افزون بر آمیختگی در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، تقسیم جمعیت در ایران امروز به گونه‌ای است که با وجود تمرکز کردها یا آذری‌ها یا بلوچ‌ها و عرب‌ها در بخشی از مناطق، اقوام ایرانی در سر تا سر کشور پراکنده‌اند. هم اکنون جمعیت آذربایجانی‌های ساکن در تهران، از تبریز که بزرگ‌ترین شهر آذربایجان بشمار می‌رود، به مراتب بیشتر است. بهمین ترتیب است مشارکت در اقتصاد، در سیاست و در دانشگاه‌ها

و مراکز علمی و پژوهشی. (گرچه این مشارکت به دلیل عدم توجه دولت مرکزی به مناطق عقبمانده و دلائل مذهبی و سیاسی در مورد کردها، بلوچها و عربها کمتر صدق میکند).

• اوضاع و تحولات جهان امروز

در جهان کنونی ما از یکسو با یک گرایش نیرومند و رو به گسترش حرکت به سوی انتگراسیون و ادغام کشورها در واحدهای بزرگ منطقه‌ای و ایجاد اتحادهای منطقه روبرو هستیم و از سوی دیگر با سیاست تضعیف و تجزیه کردن بخشی از کشورها به مناطق کوچک‌تر. با این که گرایش و روند عمومی روی آوردن به اتحادها و ایجاد واحدها و قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای است و کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری خود، منافع خویش را در بوجود آوردن این‌گونه اتحادها می‌بینند و در این راستا گام‌های بلندی برداشته‌اند و دولت-ملت‌های تا کنونی در اروپا در واحدی بزرگ مانند اتحادیه اروپا متشکل شده‌اند، منافع کشورهای قدرتمند سرمایه‌داری و سیاست سلطه‌طلبانه آنها در قبال پاره‌ای از کشورها، ایجاد روندی معکوس، یعنی کوچک و ضعیف کردن آنها است. حوادث سال‌های 90 میلادی در بالکان، تجزیه این منطقه، کوچک کردن این کشورها و سپس وارد کردن آنها بصورت کشورهای کوچک در اتحادیه اروپا به بهای تحمیل قربانی‌ها و ویرانی بزرگ به مردم این منطقه- از تظاهرات بارز این سیاست است.

سیاست و عملکرد آمریکا در سال‌های اخیر، اظهارات نظریه‌پردازان و برنامه‌ریزان آمریکائی و اسناد و مدارک نشان می‌دهند که این سیاست تجزیه و کوچک و ضعیف کردن برخی کشورها، بخشی از استراتژی آمریکا در خاورمیانه است. بی‌تردید در شرائطی که روند و گرایش عمومی در جهان و منافع کشورها- به ویژه کشورهای ضعیف- ایجاد سرزمین‌های بزرگ با تنوع فرهنگی و یا اتحاد و تبدیل شدن به قدرت‌های منطقه‌ای است، سیاست تقسیم کشورها به مناطق کوچک، از لحاظ سیاسی و نظری ارتجاعی و واپس‌گرا و از لحاظ عملی اقدامی در جهت منافع قدرت‌های سلطه‌گر خارجی است. در عین حال متحقق شدن یا پیشبرد چنین سیاستی که مستلزم دامن زدن به اختلافات داخلی و جنگ‌های قومی و مذهبی در این کشورها است، طبعاً با قربانی‌های بی‌شمار و آسیب‌ها و پیامدهای ویرانگری برای این کشورها و ساکنان آن همراه خواهد بود.

داده‌ها و شواهد گوناگون نشان می‌دهند که رهبران آمریکا در اجرای مقاصد سلطه‌گرانه خود در منطقه و در ارتباط با تضعیف ایران، سیاست دامن زدن به درگیری‌ها و اغتشاشات قومی و ملی در ایران را دنبال

می‌کنند. نظریه‌پردازان گذشته و حال سیاست آمریکا، از برژنسکی و کیسینجر تا ولفوویتس و مایکل لودین، بارها بر ضرورت دامن زدن به اختلافات قومی در ایران و برانگیختن درگیری میان فارس و بلوچ و کرد و عرب و آذری و به‌راه انداختن حرکتهای جدائیطلبانه تأکید داشته‌اند. افزون بر این در سال پیش با انتشار سندی از برنامه‌ریزان دیوانسالاری بوش، فاش گردید که یکی از نکات شش‌گانه سیاست آنها در ایران، دامن زدن به اغتشاشات قومی و مذهبی در مناطق مرزی ایران است. در ماه‌های اخیر نیز فاش شد که نهادهای و بنیادهای مختلفی در آمریکا با بودجه‌ای معادل 250 میلیون دلار در راستای اجرای این مؤلفه از سیاست آمریکا فعالیت می‌کنند. گسترش برنامه به‌زبان‌های کردی و آذری در «صدای آمریکا»، پشتیبانی رسانه‌ای در برخورد به «عملیات تاسوکی» در بلوچستان، پخش گسترده اخبار مربوط به این عملیات و بزرگ کردن عملیات و رهبر آن و ... موارد گوناگون پی‌گیری این سیاست را نشان می‌دهد. در خشونت‌ها و درگیری‌های سال گذشته در شرق و غرب و جنوب کشور، از بمب‌گذاری‌های خوزستان تا حوادث سیستان و بلوچستان و طرح شعارهای نژادپرستانه در تظاهرات مردم تبریز علیه کاریکاتور تحقیرآمیز روزنامه دولتی ایران و سعی در منحرف کردن آن، رد پای دخالت‌ها و تحریکات به‌منظور ایجاد درگیری و دشمنی قومی مشهود است. مدتی پس از عملیات گروه «جندالله» در تاسوکی، روزنامه گاردین در تاریخ 10 آوریل 2006 با استناد به اظهارات رئیس سابق عملیات ضد تروریستی «سیا» نوشت که در عملیات و حمله‌ای که در سیستان- بلوچستان صورت گرفت، «چریک‌های سنی و بلوچ که توسط آمریکا حمایت می‌شوند، شرکت داشته‌اند».

دامن زدن به اختلافات قومی و ملی در ایران هم به مقاصد لحظه‌ای و پیش‌برد سیاست‌های کوتاه‌مدت آمریکا در رابطه با جمهوری اسلامی کمک می‌کند و هم به هدف‌های میان مدت و بلند مدت آن در جلوگیری از ایجاد یک ایران مستقل و قدرتمند. مصالح و منافع آمریکا در این است که در ایران یک رژیم ضعیف و «دوست» حاکم باشد و در منطقه «تعادل ضعف» برقرار گردد. طبیعی است که وجود یک ایران مستقل و مقتدر و دمکراتیک در این معادله نمی‌گنجد. به عبارت دیگر دامن زدن به اختلافات قومی و مذهبی و برانگیختن جنگ میان فارس و کرد و آذری و عرب و ... هم اهرمی است برای ستیز و سازش با جمهوری اسلامی و هم عاملی است برای از بین بردن یگانگی ملی ایرانیان، ایجاد کینه و دشمنی در میان آنها، از بین بردن زمینه‌های استقرار یک نظام نیرومند و مستقل دمکراتیک و روبرو ساختن کشور با خطرات تجزیه. ممکن است تجربه‌های یوگسلاوی و عراق در این ارتباط تجربه‌هایی موفق

به نظر آید. اما بدون شك تصور تعمیم این تجارب به ایران، تصوری نابخردانه و واهی است.

تفاوت بزرگ میان ایران با یوگسلاوی و عراق، تحقق مقاصد تجزیه طلبان را در ایران بی‌تردید با سدها و موانع غیرقابل عبور روبرو می‌کند. در بالکان کشور یوگسلاوی نه بر اساس پیشینه تاریخی و مشترک ملیت‌های آن، بلکه به دلیل شرایط پس از جنگ اول و سپس جنگ جهانی دوم و حمایت شوروی به صورت جمهوری فدراتیو تشکیل شد و پس از تشکیل نیز مناسبات میان اقوام و ملیت‌های ساکن آن نه بر اساس برابری، بلکه بر پایه تبعیض و سلطه صرب‌ها در عمل، استقرار یافت. این اتحاد که از همان آغاز نطفه‌های آسیب‌پذیری را با خود حمل می‌کرد، در شرایط بین‌المللی پس از فروپاشی «سوسیالیسم واقعاً موجود» و ضعف یوگسلاوی، در اثر تحریکات و دخالت اروپا و آمریکا و دامن زدن به اختلافات قومی، مذهبی در آتش جنگ داخلی و مداخله نظامی خارجی سرانجام فروپاشید.

عراق کنونی نیز، نه بطور طبیعی و بر پایه آمیزش تاریخی ساکنان آن، بلکه در ارتباط با نیازهای سیاسی، اقتصادی و نظامی انگلیس، پس از جنگ جهانی اول تشکیل شد و پیش از آن بخشی از قلمرو عثمانی بود. ساکنان شیعه و سنی و کرد، گرچه پس از ایجاد کشور، واحد سیاسی مستقلی را تشکیل دادند، ولی آن هویت فرهنگی که نشان آمیزش واقعی به مثابه یک ملت باشد، نه پیش از تشکیل عراق وجود داشت و نه پس از تشکیل بر آن غالب شد. حاکمیت طولانی اقلیت سنی، نادیده گرفتن اکثریت شیعه و بی‌اعتنائی به حقوق ملی و فرهنگی کردها همواره زمینه‌ای مساعد برای بروز گسترش درگیری‌ها و جدائی‌های قومی و مذهبی در این کشور بوده است. در حالی که در ایران همان‌گونه که در بالا اشاره شد، اقوام و ملیت‌های ساکن آن در خلال قرن‌ها تمدن و فرهنگ ایرانی را مشترکاً بوجود آورده، از آن همواره دفاع کرده و به مثابه یک ملت، هویت ملی یافته است.

با همه این‌ها، این واقعیت و یگانگی ملی و احساس یگانگی به معنای آن نیست که به مقاصد تجزیه طلبانه و برنامه‌های ایجاد درگیری‌های قومی و ملی کم‌بهاء دهیم. استراتژی دامن زدن به جدائی و درگیری‌های قومی و ملی، اگر هم نتواند به تجزیه منتهی شود، اما می‌تواند در ایجاد اغتشاشات قومی، دامن زدن به اختلافات و برانگیختن دشمنی قومی در ایران نقشی مهم ایفاء کند. این استراتژی بر تبعیض‌ها و نابرابری‌های ملی و قومی تکیه دارد. بنابراین بدون دادن پاسخ درست به مسئله و بدون یافتن راه‌حل‌های مناسب و، چاره‌ساز نمی‌توان بطور

مؤثر با آن مبارزه کرد و مانع مخاطرات آن شد.

واقعیت این است که امروز در ایران مردم آذربایجان، کردستان و سایر ملیت‌های غیرفارسی‌زبان از حقوق فرهنگی، آموزش به‌زبان مادری و ... محروم‌اند. در مناطق سیستان، بلوچستان و خوزستان هم‌میهنان بلوچ و عرب با بی‌عدالتی و تبعیض‌های مضاعف روبرو هستند و فقر، بیکاری، عقب‌ماندگی و عدم توجه به‌عمران و آبادی از ویژگی‌های این مناطق است. طبیعی است در چنین زمینی دانه‌های اختلافات قومی می‌تواند بارور شود و می‌توان به‌رشد آن شتاب بخشید. به‌مین جهت باید در پی یافتن راه‌حل‌هایی بود که بطور ریشه‌ای و همه‌جانبه به‌این مشکلات پاسخ دهد. نه شعارهای کلی و فاقد راه‌حل‌های مشخص از نوع «حق تعیین سرنوشت»، به‌حل مسئله یاری می‌رساند و نه رجعت دادن موضوع به‌تأمین حقوق شهروندی و این ادعا که «تأمین حقوق شهروندی برابر، برای حل مشکل کافی است». با تأکید بر اهمیت حفظ تمامیت ارضی نیز نمی‌توان مسئله حقوق ملی و قومی را نادیده گرفت و آن را به‌نام خطر تجزیه کشور کنار گذاشت. حفظ تمامیت ایران مستلزم حفظ منافع و خواست‌های همه مردمی است که در آن ساکن‌اند و در ساختن آن سهم بوده‌اند. مسئله ملی و قومی نه با انکار موضوع و نه با دامن زدن به‌اختلافات و ایجاد دشمنی‌های قومی حل شدنی است. تنها با انگیزه حل مسئله در راستای تحکیم پیوندها و هم‌زیستی اقوام و ملیت‌های مختلف و با تلاش و جاره‌جویی مشترک و هم‌گامی می‌توان در جهت حل آن گام برداشت.

به باور من نکته اساسی در حل مسئله قومی و ملی، تغییر در ساختار متمرکز قدرت است. با تمرکز قدرت در دست دولت مرکزی نمی‌توان به‌خواسته‌ها و مطالبات اقوام و ملیت‌های مختلف پاسخ گفت. تمرکززدایی، تقسیم قدرت و دادن اختیارات محلی، نخستین گام در جهت حل مسئله است. قدرت دولتی متمرکز، نه فقط عامل نابرابری‌های قومی و ملی، بلکه عامل بسیاری از ناهنجاری‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است. تمرکز قدرت و امکانات در دست دولت و وجود دولت مقتدر مرکزی همواره عامل استقرار استبداد و بازتولید آن، وسیله ایجاد دیوانسالاری عظیم و متورم و بوجود آورنده ناموزونی و ناهماهنگی رشد اقتصادی در مناطق مختلف کشور بوده است. تمرکز قدرت و ثروت در دست حکومت مرکزی، بجای وابسته کردن قدرت دولتی به‌مردم، همه مردم و سرنوشت مناطق مختلف و آبادانی آنها را به‌قدرت حاکم، سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌های آن وابسته و نیازمند می‌سازد. در حالی که در چارچوب ساختار غیرمتمرکز و با تقسیم قدرت و دادن اختیارات به‌مناطق هم می‌توان به‌حل مسئله ملی و قومی و تنوع فرهنگی و زبانی

کمک کرد و هم به رفع این ناهنجاری‌ها و ناموزونی و ناهماهنگی رشد مناطق و عقب ماندگی آنها. با توجه به این که سیستم عدم تمرکز می‌تواند به اشکال مختلف متحقق شود، لذا ضروری است با تأمل و اندیشیدن در این اشکال، مناسب‌ترین شکل پاسخگو به شرایط و نیازمندی‌های کشور را یافت.

«شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران» چهار سال قبل طرحی را به عنوان «طرح پیشنهادی قانون اساسی» برای بحث و تبادل نظر در میان نیروهای سیاسی منتشر ساخت. در این طرح، سیستم فدرال در چارچوب ساختار جغرافیائی استانی، پیشنهاد شده است. به نظر ما این سیستم عدم تمرکز، هم به مسئله ملی، قومی و ویژگی زبانی و فرهنگی پاسخ می‌دهد و هم به حل مشکل جامعه در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و توزیع عادلانه ثروت کشور. در این ساختار مردم هر استان هم در تشکیل حکومت مرکزی و پارلمان کشور شرکت مستقیم دارند و هم از طریق حکومت‌های محلی هر استان (خواه در آن تمرکز قومی وجود داشته باشد و خواه نداشته باشد) امور مربوط به منطقه خود را اداره می‌کنند. این نظام در عین حال که شرایط لازم برای تأمین حقوق اقوام و ملیت مختلف در سرزمین مشترک را بوجود می‌آورد، شرایط گسترش و تعمیق دموکراسی و مشارکت وسیع همه مردم را در اداره امور و امکانات مداخله مستقیم آنها در تمامی ارگان‌های اجرائی و قانون‌گذاری را نیز ایجاد می‌کند. در این نظام اختیارات و وظائف پیشبرد امور در نهادهای مختلف تقسیم می‌شود، هر نهادی دارای اختیارات محدود در ارتباطی زنده و مستمر با مردم است و شرایط کنترل قدرت در تمام اجزاء و سلسله‌مراتب آن ممکن می‌گردد.

به باور ما این سیستم فدرال، هم از فدرالیسم قومی و هم از سایر اشکال عدم تمرکز نظیر تشکیل انجمن‌های ایالتی- ولایتی برای کشور ما مناسب‌تر است. فدرالیسم بر اساس تقسیم به قلمروهای قومی، با توجه به آمیختگی تفکیک‌ناپذیر تاریخی، اقتصادی- اجتماعی در ایران و پراکندگی جمعیت قومی و ملی- که در بالا به آن اشاره گردید- و ناممکن بودن، یا ساده نبودن تعیین مرزهای داخلی، بجای حل مشکل، مشکلات و درگیری‌های ملی- قومی جدید و بی‌سرانجامی به همراه خواهد داشت. این گونه سیستم فدرالی نه مشکل را حل می‌کند و نه در جهت تحکیم هم‌زیستی و هم‌بستگی ملی است. از سوی دیگر نظام فدرالی بر اساس قلمروهای قومی، ملی، حتی با فرض تأمین خودگردانی در آذربایجان و کردستان و بلوچستان، پاسخگوی مسئله خودمدریتی و چگونگی اداره امور در سایر مناطق نیست. در حالی که سیستم فدرال

بر اساس تقسیم‌بندی جغرافیائی و استانی، هم به مسئله خودگردانی در مناطق دارای تمرکز قومی و ملی پاسخ می‌دهد و هم به خودمدیریتی مردم در سایر مناطق توجه می‌کند. به سخن دیگر، در چارچوب این ساختار تمامی مردم، بطور یکسان، امکان می‌یابند امور محلی و منطقه‌ای خود را در عرصه‌های مختلف اداره کنند.

اندیشه و طرح تشکیل انجمن‌های ایالتی- ولایتی نیز اندیشه و طرح تجربه‌نشده‌ای است که در شرائط صد سال پیش ایران، به منظور مشارکت مردم در اداره امور ایالتی و ولایتی (و با توجه به موقعیت و نقش ایل‌ها، سران ایل و خان‌ها) تدوین گردید. در صد سال گذشته در ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران تحولات اساسی بوجود آمده است. میزان با سواد، سطح فرهنگی و معرفت مردم و نیازها و مطالبات سیاسی- اقتصادی و فرهنگی امروز آنان با صد سال پیش کاملاً متفاوت است و کیفیتی دیگر دارد و راه‌حلهای برخاسته از شرائط آن روز و تجربه‌نشده را نمی‌توان طرحی مناسب برای امروز دانست. فدرالیسم بیش از دو قرن در کشورهای مختلف و در اشکال گوناگون قومی، زبانی، سرزمینی و ... تجربه شده است. بنابراین می‌توان با توجه به این تجربه‌ها و با توجه به اوضاع ایران از آن بهره گرفت و در روند گفتمانی منطقی، راه‌گشایانه و مسئولانه، مناسب‌ترین شکل پاسخگویی شرائط و نیازهای کشور را پیدا کرد. همان‌طور که گفته شد، به گمان ما سیستم فدرالی بر تقسیمات جغرافیائی و استانی، مناسب و پاسخگویی این شرائط و نیازها است.

پا نویسها :

1- به نقل از کتاب «از زندان رضاخان تا صدر فرقه دمکرات آذربایجان»، تألیف علی مرادی مراغه‌ای

2- همانجا